

حاله فرج میگفت یا فخر واقع من الايام خدای ما فرما در این
 بیت که مذکور است نام خدای با آن نیرو داشته تا اول این
 و در سالی صد زن از اولاد اسحق در کفاح آورد و بچکارا
 استنق نشدند و روزی در صید بود و از وحش و طيور کوا
 رسید و با قیصر اگر اهتمام تو در آن باشد که محل این نوبت
 آری و وضع کنی و بدانی که بچربیب این و دایره تو سپرد اند
 ترا فضیله پیش باشد از آنکه صید کنی از خدای ابرهیم ازین کن
 که وقت آن رسید که نور محمد علیه الصلوٰه والسلام از تو بیرون رود
 و قیصر از شنیدن این سخن خیره شد و چون مراجعت نمود هم کرد
 طعام و شراب نخورد تا آن زمان که پان سخن وحش منگشت
 شود و چندگاه همان اندوه ماند و ناگاه ملک بصورت روی بروی
 نازل شد و سلام کرد و گفت یا قیصر تو حکم زمین شدی و پهلوان
 گشتی و نور محمد علیه الصلوٰه والسلام از اصلاح طلبی در حاکم طاهر
 بتوصیفته تو از زندگی خواهر شد از نسل اسحق که خدایی و از
 بر خدای ابرهیم فرمان نمی رسد و سوال کنی تو این صورت منگشت شود
 پس قیصر برخاست و بر فرمان کا، امجد رفت و محمد سر غوغ
 فرمان کرد و گفت ای که مرا فرزندی روزی خواهی کرد فرمان من
 قبول کن و در گوشتی که در خیمه بکند آتشی حلال از آسمان می آید
 و آن فرمان بجود تا نازل رسیده فرمان تو قبول کردم و دعا تو

مستجاب گردانیدیم و در سایه رحمت و قدر در خواب نود و پنج
 در خواب بینی چنان کن قیصر چنان کرد و در خواب چنان
 دید که او را نذر کردند که این نور که در پیشانی تو است نور محمد
 علیه الصلوٰه والسلام است و پس عزیز است و اصل صبر او را
 بود و دنیا بدان سبب نرفتند تا بدان نور مشرق کرده و باید
 که در غیر زمان عیالیت وضع کنی پس زنی عربیه غاضبه نام در
 نطخ خود از و چون از خواب بیدار شد غمگین گشت و آن نور
 چون با او پیشانی وی می ناپدید و بر سر میگذشت سجده و می کرد
 و میگفت یا قیصر من حکم آن رسید که نور زنی عربیه از
 پشت تو خروج کند و جینا مرز کوزه و جینا بزرگ خود که در
 به اطراف فرستاد تا زنی غاضبه نام از به روی طلب کند و وضع
 ملائمتی حرم غاضبه نام بود و اصل عرب بوده و او را در حکم
 آورد و با وی جمع شد و ایستاد گشت و آن نور از پیشانی وی رفت
 از غاضبه بی ناپدید و تا وقت آدم پیش او بود و اولاد اسحق با وی
 منازعه میکردند از وی اشراج کنند و میگفتند چه چیزی در پی
 اسحق است و شمار بجز این نور مستخرج بهر دو و عوایش هیچ
 دیگر نیست باید که تا وقت پیش ما باشد و قیصر عیالیت موجب
 وصیت استعمل هر دست بهت تمام روزی رفت که از آن رفت
 تا آن که او را در آن ترا راه فتح کردن این نیست و بجز تسلیم نبود